

## اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در کیفیت اخذ جنس از ماده و صورت بود بنابر مطلب باب ایساغوجی و کلیات خمس و مشربی که مرحوم آخوند بر آن مشرب مشی کردند ما به عنوان این که اصالت دارد در ابهام خود این جنبه فعلیت دارد و لذا ما می توانیم جنس را از ماده اخذ کنیم و به عنوان یک مابه الا شتراک به همه انواع تعمیم بدهیم و همین طور صورت، از آن جایی که جنبه امتیاز و تعین و تشخیص دارد و فعلیت دارد در این تعین و تشخیص، ما اصل را باید از صورت انتزاع کنیم. این مطلب و مسلکی بود که خوب تا به حال فلسفه و همین طور مرحوم آخوند و غیره که امثال بوعلی و اینها باشند به این مسئله می رسیدند گرچه مرحوم بوعلی در اینجا مطلبی دارد که البته ایشان به این مسئله ای که مرحوم آخوند اشاره می کنند نرسیده. ولی ایشان باز به قدری مطلب را از سادگی خودش بیرون می آورد که این قدر هم ساده فکر نکنید که فصل را بخواهید از صورت بگیرید و تصور کنید که ما به الامتیاز برایتان مشخص شده و آن حقیقت الشیء برای شما منتشر شده. ظاهراً او هم همین طور می خواهد بگوید منتهی مطلب در یک ابهام باقی مانده و با یک ابهام ایشان رد می شوند در این که، حقایق اشیاء را فقط خدای متعال به آن عالم الغیب و الشهادی است او تواند آن مسئله را بفهمد و ادراک کند و معرفت به کنه ذات اشیاء داشته باشد و دیگران فقط صور ظاهر و اعراض و لوازم را می بینند منتهی بر آن اجتماع آن اعراض، حکم فصل و فعلیة الشیء می کنند و خیال می کنند که حقیقت شیء همان است همین که نگاه می کند به یک غنم و سر او را به آن شکل می بیند و پوست او را به آن قسم می بیند و کیفیت صوت او را به آن شکل مشاهده می کند و خصوصیاتی را که از نقطه نظر مسائل و خواص خود لحم و ویتامینهایی که دارد و کیفیت مزه های که دارد و امثال ذلک روی هم رفته برای او یک صورت متعین و متشخص پیدا می شود اسم او را می گذارد غنم.

در حالتی که آن مطلب این طور نیست این یک جنبه ظاهر و یک اعراضی را در این جا مشاهده کردیم اگر ذوق است که خوب این می رود به کیفیات و اگر کم است این می رود به مقادیر اگر این کیفیت رأس و پا و اینهاست اینها می رود به مقوله وضع و امثال ذالک همه اش به اعراض بر می گردد هیچ کدام اینها نمی تواند که مشخص خود شیء باشد.

دلیلش این است شما فرض کنید که یک مجسمه ای بسازید حالا این مجسمه عین غنم باشد

آیا شما تشخیص می دهید قبل از این که به او دست بزنید این غنم است یا نه؟ چشم شما همان عرضی را می بیند که در غنم واقعی می بیند هیچ سر سوزنی تفاوت نمی کند و در وهله اول می گویند هذا غنم<sup>۱</sup> تمام، یک خورده جلوتر می روید می بینید ایستاده تکان نمی خورد این غنم چرا خوابش برده چیه قضیه که این به این کیفیت است؟ بعد می روید دست می زنید حتی اگر که حرکت بکند **عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا**<sup>۱</sup> آن قضیه سامری **فَقَبِضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَنْزِ الرَّسُولِ**<sup>۲</sup> در آن جریان. خوب این یک گوساله ای که به این کیفیت، این گوساله گرچه وجود خارجی ندارد ولی بالاخره صورت و خصوصیات را دارد و حتی اگر دست به او بزنید و در تمام اینها جلوتر بروید حالا فرض کنید در آن خصوصیات اجزای ماده غنمیت خارجی شما درست کنید بالاخره تکنولوژی آمده و می توانید یک همچنین کاری انجام بدهد هر چه بکنید بالاخره ترکیب کردید مزج و مونتاژ کردید خوب این مواد و اجزاء را با هم قاطی کردید صورت شیء را که درست نکردید! اجزاء را با همدیگر جمع کردید و آن تبدیل به غنم شد و یک پوست هم روی آن انداختید و پشم و فلان و این حرفها می گویند هذا غنم<sup>۱</sup> و هیچ کس هم نمی فهمد هم تکان می خورد و اگر لحمش را بردارید مزه لحم می دهد آن چه واقعیت شیء که آمده این را از بقیه جدا کرده یک چیزی ته دلتان می ماند که این بالاخره آن نیست. اینی که این، او نیست آن چه چیزی است که در نهایت مسئله می گوئیم این نمی تواند او باشد، این را ما درست کردیم این را ما سر هم کردیم این را ما ترکیب کردیم مونتاژ کردیم تا به این وضع و به این کیفیت درآمده، عبارت است از صورت آن چیزی که ذهن شما به نحو ابهام به سمت او کشیده می شود ولی نمی تواند دسترسی پیدا کند و امکان هم ندارد. شما اگر تا قیامت بنشینید و فکر کنید که چه شده است که این غنم شده نمی فهمید اگر تا قیامت فکر کنید چه شده که این بقر شده و این غنم شده و آن جمل شده و او انسان شده شما به آن نخواهی رسید! چرا؟ خوب ما که به مجردات دسترسی نداریم ما که به آن صور مجرده نوعیه اطلاع نداریم. آن که ما اطلاع داریم عبارت است از همان که چشم ما می بیند و گوش ما می شنود و لامسه ما احساس می کند و به این می گوئیم غنم، چون می بینم او کمیتش از این بیشتر است به او می گوئیم بقر و کجا به خاطر کمیت است شاید شما گوسفند اندازه بقر پیدا کنید یک گوسفند فرض بکنید که هشتصد کیلویی یک تنی یا نژادش فلان و چکار می کند و از این چیزها شما درست کنید دیگر تمام شد؟ نه، باز این غنم است غنم بزرگی است غنمی است که بزرگ است و بقر را فرض کنید که شما کوچک کنید به

<sup>۱</sup> سوره طه ۲۰ صدر آیه ۸۸

<sup>۲</sup> ۲۰- سوره طه ۲۰ قسمتی از آیه ۹۶

اندازه گوسفند بشود وقتی نگاه می کنید او یک طرف بین این است آن فرق از کجاست آنی که بین این و بین او نیست دو سنخند گرچه از نظر وزن یک اندازه است حالا شما فرض کنید پوستشان یکی است پشمشان یکی است نمی دانم خصوصیات و اعراضشان. ولی یک فرقی بین این دو است که از همدیگر تمایز پیدا می کنند آن فرق در کجاست؟ در آن صورت نوعیه است، آن صورت نوعیه ای که باعث شده شما این فرق را به نحو اجمال مشاهده کنید نه به نحو تفصیل.

فقط کسی می تواند این نحوه تفصیل را ادراک بکند که نفسش متصل باشد به همان حقیقت صوریه ای که آن حقیقت صوریه تنازل پیدا می کند در آن عالم و به شکل غنم ظهور پیدا می کند و در عالم خارج می آید به این جنبه مادی، وجسدیت پیدا می کند. آن می تواند کیفیت صورت بندی حقیقت مجرد مبدأ برای نزول این صورت را ادراک کند. از آن جایی که، این حقیقت دارد جدا می شود نه اینکه جدا می شود، دارد شکل پیدا می کند و می آید!

و ببینید این که الان من دارم توضیح می دهم این همان چیزی است که می خواهیم در این جا مطرح کنیم این همان است. منتهی با این بیان آن کسی که می تواند آن حقیقتی را که از آن وجود بالصرافه که دارد شکل و کیفیتش تغییر پیدا می کند و به آن صورت ملکوتیه ای دارد در می آید که نتیجه و مالش همین است که شما الان دارید در خارج می بینید آن شخص فقط می تواند به صورت اشیاء اطلاع پیدا می کند آن می داند چه شده است که این غنم است و چه شده است که این بقر است و آن می داند و این فقط کسی است که می تواند بر ملکوت علیا نه سفلا که عالم بزرخ و مثال است در آن جا بخواهد اشراف پیدا می کند آن می تواند کاملا نسبت به این قضیه اطلاع پیدا بکند و حقایق اشیاء را در دستش باشد که در وهله اول آن نفس امام علیه السلام است که خود او مجری این نزول فیض است و نفس خود امام سازنده است و آن مدیر و مدبّر است و طبعاً وقتی که یک حقیقتی خودش حقیقت مولده است حقیقت شاعر نسبت به توحید و مولد و متولد خود هم خواهد بود یکی به اصطلاح نفس امام علیه السلام است و دیگری می تواند شخص ولی و آن کسی که مراتب اسماء را درنوردیده و نسبت به آنها جنبه فعلیت برای خودش پیدا شده آن می تواند آن کیفیت تغییر و تبدل اسم را از کلی به جزئی به دست بیاورد.

در این صورت مسئله روشن می شود و از آن جایی که مرحوم بوعلی تاحدودی مسئله را دریافته ولیکن به حقیقت مطلب نرسیده است مطلب را مرحوم ملاصدرا در این جا با یک عبارت دیگری که قدری فاصله دارد با آن چه را که ما گفتیم، چون این مسئله ای که گفتیم یک قدری عمیقتر و دقیقتر هست، با یک عبارت دیگری به واسطه جهاتی که برای ایشان به واسطه کشف، پیدا شده. و ما

می‌توانیم مطلبی که ایشان در این جا می‌گویند یک نوع افاضه بدانیم، یک نوع افاضه و عنایت آمده است. واقعا مسئله، مسئله عالی و راقی است که ایشان مطرح کردند البته خب، آن حواشی که عرض کردم. حالا فعلا راجع به این قضیه که این چنین کسی می‌تواند این مسئله را درک کند که از نقطه نظر حیثیت عرفان نظری در این جا مطرح است. و اما از نقطه نظر فلسفه و مبانی حکمی که از این نقطه نظر ما بخواهیم مسئله را بررسی کنیم خوب مطلب جور دیگری خواهد شد.

بنابر فلسفه اشراق و حکمت ذوقی و آن این است که هر شیء ای که در این عالم ظهور خارجی پیدا می‌کند براساس یک سلسله علیتی است که آن سلسله علیت همان طوری که موجب حدوث شیء است موجب بقاء شیء هم خواهد بود. یعنی وقتی که شما یک شیء را در نظر می‌گیرید تصور نکنید که ارتباط او با مبدأ دیگر قطع شد دیگر مثل بچه ای که از مادر متولد بشود کار با مادر ندارد، با شیر خشک هم فرض کنید تغذیه کند زنده می‌ماند.

این مسئله این طور نیست این قضیه، قضیه‌ای است که مسئله به عنوان نفس تعین شیء است در خارج، یعنی خود تعین شیء در هر لحظه از لحظات بقائش و کینونیتش وابسته به اتصالی است که دارد، آن اتصال اگر بخواهد قطع بشود طبعاً آن تعین هم معزل خواهد شد! قضیه مثل چراغ می‌ماند، الان این چراغی که بالای سر ما این طرف آن طرف لامپ روشن است این یک تعین خارجی دارد ولی این تعین خارجی یک تعین جدای از آن مبدأ نیست خوب شکی ما نداریم بر اینکه این یک حقیقتی که الان در اینجا ظهور پیدا کرده یک ریشه‌ای دارد در این مسئله که ریشه و اصل دارد در این شک نداریم. ولی این که آیا وجودش باقی است به بقاء آن ریشه و عدمش محقق است به عدم آن اصل و آن ریشه کی برای انسان حاصل می‌شود؟ وقتی که انسان کلید را بزند وقتی که برق خاموش شد همان لحظه دیگر نه تعینی وجود دارد نه تشخیصی هیچی تمام شد دوباره کلید را بزند دوباره تعین پیدا می‌شود و تشخیص. شما نمی‌بینید شما الان نمی‌بینید اینی که الان در این جا روشن است اصلش کجاست؟ اصل آن در نیروگاهی است که در سدّ دز است اصلش در نیروگاهی است که آن توربینها در فلان شهر کار می‌کند و این چرخها را حرکت می‌کند این اصلش را شما نمی‌بینی این که در این جا هست شما این را می‌بینید درست کی برایتان مشخص می‌شود؟ وقتی که نگاه بکنید یکدفعه می‌بینید برق رفت خوب برق رفت چی شد؟ آقا برق رفت بله برق رفت خوب چیه خوب نیروگاه است و از کار افتاده دیگر این بالاخره یا اینکه آنها خشک شده این کار نمی‌کند بعد دنبال یک چیز دیگر برویم این الان که برق رفت، شما این رفت را تا می‌گویید، می‌زنید به آن اصل، به این دیگر کار ندارید که این الان هست، نیست.

این تغییری که برای شما در اینجا حاصل می‌شود برمی‌گردد به همان حقیقت و اصل شیء. یعنی می‌روید سراغ علت، علت چرا قطع شده؟ کاری به معلول ندارید یعنی به محض اینکه این معلول برای شما تعیین پیدا کرد فوراً شما سراغ علت رفتید که چرا علت قطع شد. تمام اشیائی که در عالم هستند، همه بر اساس قاعده و قانون علیت ظهور پیدا می‌کنند.

آن علیت برای شیء است که موجب تبلور و ظهور خارجی شیء است، کاری به ماده و صورت نداریم ماده چیست؟! صورت چیست؟! این حرفها چیست؟! آن علیتی که در آن جا دارد می‌آید و پشت صحنه است و خود را نشان نمی‌دهد آن حیثیت علی است که در این جا یک امر مشخص و متعین درست کرده و آن عبارت است از همان صورت شیء، هم ماده درست می‌کند هم صورت درست می‌کند نه اینکه یک ماده مشترک درست بکند و یک صورت مخصوص و مشخص، یک علیت بیشتر نیست آن علیت هم ماده است هم صورت است. ماده و صورت است نه به معنای امر مشترک نه به معنای یک حقیقتی که آن حقیقت شیء کله صورته، نه، ماده و صورته آن کله صورته، یعنی همان نفس الوجودی که الان منقلب شده مگر نفس الوجود ماده دارد؟ شما ماده دارید در نفس الوجود؟! آن وجود باری تعالی یک ماده ای دارد و یک صورتی دارد ماده اش بین او و بین خلاق مشترک است صورت صورت واجب الوجود است در بقیه ممکن الوجود این جوری است؟! یا این که نه، حقیقت وجود اعلی و اشرف از ماده و صورت است.

پس در این مکتب ذوقی و حکمت ذوقی و فلسفه اشراقی که این جا به این کیفیت دارد مطرح می‌شود، مسئله به جنبه علیت برمی‌گردد، از مبدأ اعلی از آن حقیقت وجود بالصرافه و بسیط از آن جا مسئله ریشه یابی و بررسی می‌شود نه از این که در ظاهر یک چیزی می‌بینیم بین اشیاء مشترک است، اسم آن مشترک را می‌گذاریم جسمیت و مادیت و هیولا اسم آن مختصش می‌گذاریم همان صورت نوعیه که آن فصل بر آن صورت نوعیه اخذ می‌شود و در ضمن آن فصلیت مصادیق متعدده‌ای دیگر در آن جا وجود دارد ما اصلاً کاری به این نداریم که این جسم است و ماده است و مابه الاشتراک، و ما الان سراغ علت می‌رویم آن علتی که الان این تخت، تخت است. چیست را ما حالا کار نداریم. علتی که الان چراغ روشن است چیست؟ من به آن کار دارم آیا این نوری که الان این جا هست با آن نوری که در آن جا هست با هم اشتراک دراند با هم یکی هستند با هم در یک سطح مقوله هستند این حرفها چیست این نور مال یک نیروگاه است این نور هم مال یک نیروگاه دیگر است این سیم از یک جای دیگر آمده است گرچه الان در این اتاق دو تا نور وجود دارد ولی فرض می‌گیریم که این از یک

ترانس آمده، آن از یک ترانس دیگر آمده از یک مولد دیگر آن از یک مولد دیگر فقط شما نور را می بینید که با همدیگر مشترک است ولی هیچ ربطی به همدیگر ندارد حالا بر حسب اتفاق رنگش مثل همدیگر است خوب باشد به من چه، بر حسب اتفاق گرمایش مثل همدیگر است خوب باشد، بر حسب اتفاق، این که بر حسب اتفاق رنگ و گرمای آن و سایر خصوصیاتش شبیه همدیگر است نمی آید یک ماده ای درست کند مشترک بین این دو، و یک صورت متمایزه درست کند اصلاً در اینجا ماده و صورت ندارد! این یک واقعیت است از آن جا و این هم یک واقعیتی است که از یک جای دیگر آمده و اصلاً ارتباطی به همدیگر ندارند فرض کنید که این از این طرف کشور است آن از آن طرف کشور است دو چیز درست شده دو امر درست شده دو حقیقت دارد و اصلاً دو چیز مختلف هستند آن انرژی مولدش مشابه است ولی مبدأ آن که مبدئش آب و فشار آبی است که دارد می آید از توی لوله و آن پرهائی که اریبی هستند شروع می کند آن پرها را با یک چرخش شدید گرداندن وقتی آن می گردد توربین شروع می کند گردیدن. با آن آهن رباهایی که در دور توربین نصب شده این مدار الکتریکی حاصل می شود آن مدار حرکت می کند می رود توی سیم آن سیم می آید در یک ترانسهای تضعیف می شود ولتاژ ۶۰۰۰ می شود ۲۲۰ و ۲۲۰ می آید در خانه شما و شما الان این چراغ را روشن می کنید یک خرده بیشتر باشد اصلاً می ترکد درست. این یکی هم از آن طرف فرض کنید که نیروگاه گازوئیل است نمی دانم گاز است هر چی است نفت است از این جور چیزها آن می آید بخار تولید می کند آن بخار می آید این توربین را می گرداند نیروی بخار می آید و این شروع می کند به حرکت. اصلاً از ریشه اش فرق می کند اصلش فرق می کند نوعش فرق می کند کیفیتش فرق می کند بله آن ماحصل و نتیجه ای که خارج می شود عبارت است از همان فرکانسهایی که به طور متناوب حرکت می کند و می آید به این شکل برای ما الان ظاهر می شود. ما اینها را داریم مشاهده می کنیم اینی که الان دارید می بینید دو اصل دارد دو ریشه دارد با همدیگر تفاوت می کند این قطع بشود شما مشاهده می کنید، آن وصل بشود شما مشاهده می کنید آن هم همین طور. قطع یک حقیقت است و یک واقعیت که این طوری الان دارد ظهور پیدا می کند.

پس بنابراین این همه عکس می و نقش مخالف که نمود نتیجه اش چیست؟ یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد، نه دو دفعه تکرار، یعنی یک تجلی می کند و در آن یک تجلی که کرده و آن تجلی ازلی بوده نه تجلی زمانی، ما در ازل بودیم چون خدا ازلی بوده و علت هیچ گاه از معلول که جدا نمی شود ما در ازل بودیم صورت ظاهری و مادی ما الان به این شکل در خارج است ولی آن حقیقت وجودیه ما، آن در ازل بوده، به خدائی خدا هم بوده! نه اینکه یک زمانی خدا بوده ما صورت

وجودی نداشتیم، یعنی خدا یک زمانی بود که با خودش فکر می‌کرده خوب حالا بنشینیم ببینیم چکار کنیم و شروع کرده یکی یکی نقشه کشیدن این را این جوری درست کنیم آن را آن جوری درست کنیم این را کله‌اش را این جوری کنیم آن را کج کنیم راست کنیم فلان کنیم بالا کنیم پایین کنیم تا این که فرض کنید که افراد درست بشوند خوب این آدم که آمده در این دنیا بالاخره غذا می‌خواهد گوسفند درست کنیم یک گاوی برایش درست کنیم. یک خری برایش درست کنیم که سوار کنیم خر خوب زیاد درست کرده خر زیاد درست کنیم منتهی خوب بعضی خرها شاخ دارند بعضی خرها بی شاخ هستند بی چاره خرهایی که چهار پا راه می‌روند خر بی شاخ هستند بعضی خرها خر شاخ دارند دیگر شاخ می‌زنند به بقیه شاخ می‌زنند و اینها خرهای شاخ دارند خر دوپای شاخ دار بله این جوری درست کرده نمی‌دانم آنجا خدا عقل کم آورده این چه جوری بوده قضیه‌اش ما که نبودیم تماشا کنیم.

یک بنده خدایی بود آدم خوشمزه ای بود می‌گفت صبح که ملائکه از خواب بلند می‌شوند خیلی سرحالند و صورتشان را آب می‌زنند خلاصه صبحانه‌شان را می‌خورند شروع می‌کنند به آدم سازی و کارخانه و فلان و الان سرحالند نقشه‌ها خوب را می‌کشند چشم و ابرو و همچنین آدمهایی خوب و خوشگل درست می‌کنند اینها مال اول هستند برای بعد از صبحانه و بلند شدن سری اول اینها را یک خورده می‌گذرد نزدیکهای ظهر که می‌شود خوب خسته می‌شوند اینها هم بالاخره خسته می‌شوند و همچنین خلاصه دیگر یک جورهایی دیگر می‌زنند و اینها مال ظهر است بعدازظهر که می‌شوند می‌گویند ای داد بیداد کی تمام می‌شود ساعت کاری این را یک کج و کوله در می‌آید نه حالا آن جایش طوری می‌شود یک خرده از بالاخانه کم می‌گذارد یک خورده از پایین خانه کم می‌گذارد یک خورده نمی‌دانم قارو قور شکم و معده و همین طوری می‌دهد بیرون دیگر نزدیکهای نصفه شب که دیگر چرتش دارد می‌رود همین جوری می‌زند و می‌رود می‌گفت تو مال کار نصفه شبی تو مال شش بعدازظهری تقسیم می‌کرد افرادی که بودند یک به یک تو مال اول صبحی خیلی خلاصه قشنگ و خوب و خوشگل و فلان و از این جور چیزها دیگر بر حسب سلیقه خودش اینها را ۴ بعدازظهر و ۶ بعدازظهر و ساعت ۱۱ شب و دیگر آن موقع که دیگر می‌گفت تو را موقعی که غش کرده درست شدی به درد هیچی نمی‌خوری به او گفتم تو از زنت راضی هستی گفت این زن مال ساعت ۱۲ است آن ساعت ۱۲ آمده درست شده علی کل حال این هم یک جور تصویری است.

حالا این هم یک قسم برداشتی است که هر کسی از ظنّ خود شد یار من و از درون من نجست اسرار من این واقعه و قضیه عبارت است از همان حقیقت صوریه مجرّده فصلیه که آن حقیقت

صوریه فصلیه، همان تعین شیء است. اگر یاد رفقا باشد ما در مسئله بین حقیقت ماهیت و کیفیت تحقیقش چه مسئله ای را عرض کردیم همان مطلب را شما در این جا بیاورید آن را که در آن جا صحبت شد راجع به این که ماهیت یک واقعیته است خارجی، ولی آن واقعیت خارجی جدای از وجود بسیط و بالصرافه نیست بلکه همان وجود بالصرافه و بسیط است که ما به او اسم ماهیت می دهیم. این اسم ماهیتی که می دهیم همان ظهور وجود خارجی است حالا این ماهیت گاهی تغییر پیدا می کند به یک ماهیت دیگر نه این که ماهیت از بین رفته است و جدا شده از وجود و معدوم شده و الان یک ماهیت دیگری به تبع وجود پیدا شده تا این بشود یک ماهیت امر عدمی است ماهیتی که آن ماهیت را شما مشاهده می کنید نفس الوجود است! منتهی آن نفس الوجود الان در این شکل است! امروز شما نفس الوجود را به این صورت لیوان می بینید فردا همان نفس الوجود را به صورت استکان می بینید پس فردا همین نفس الوجود را شما به صورت خاک می بینید سه روز دیگر هفته دیگر همین نفس الوجود را به شکل دیگر می بینید همه اینها نفس الوجود است! و نه این که یک ماده ای داریم توجه کنید یک ماده ای داریم که در تمام اینها باقی است فقط صورت عوض می کند یک روز این صورت، نه، ماده و صورت یکی است الان آن ماده و صورت این است، فردا ماده و صورت دیگری داریم غیر از این دیگر، نه این که این ماده اش فردا هست خوب حالا می خواهیم بگوییم این یک ماده ای دارد که آن همانی است که دست می گیریم و یک ماده ای دارد این همان است که داریم وزن می کنیم و می گوئیم که برویم الان وزن می کنیم حالا وزنه کاری ندارد به این که لیوان روی آن وزن می شود یا یک چیز دیگر آن می گوید من می خواهم ببینم وزنش چقدر است وزنه می گوید وزنش چقدر است نمی گوید چیزی که الان شما روی من گذاشتید لیوان است یا استکان است یا کاغذ. من به این کار ندارم وزنه، ما را به اصل الوجود راهنمایی می کند خوب این در همه یک ماده ای دارد بعد این ماده را شما بردارید بشکنید و خوردش کنید و خمیرش کنید می بینید ماده هست صورتش عوض شده پس صورت یک امر عرضی بود آمد رفت و اصل هست، تا حالا این را خوانده بودید و این بود بحثمان و همین طور همین کاغذ از میلیونها و میلیاردها سال پیش این کاغذ بوده منتهی صورتش عوض شده یک وقتی فرض کنید که پنبه بوده یک وقتی چوب درخت بوده آن چوب درخت فرض بکنید که قبلا اصلش چی بوده این همان سیر را طی می کند ماده می آید می آید تا می رسد الان جلوی سر کار فیض آثار جلوی شما الان قرار می گیرد اینی که الان جلوی شما قرار گرفته یک حقیقتی و ماده ای بوده که به صور مختلف در آمد فعلا این جا است از فردایش ما خبر نداریم فردا یکی آن را می سوزاند کتابخانه هایی که سوزاندند در زمان عمر کتابخانه ها



را آوردند سوزاندند گفت ما قرآن داریم نیازی به قرآن نداریم؟! آخر آنی که چی بگوید آدم، نیازی به قرآن نداریم! این ماده‌ای که در این جا هست یک امر سیالی است که هر دو صورت تا حالا این جا مرحوم آخوند چیز دیگر می‌خواهد بفرماید می‌خواهد بفرماید؛ این یک تفکر سطحی و یک تفکر بدوی است تفکر اصل این است که ما اصلاً ماده بدون صورت نداشتیم تا به حال در هر لحظه یک شیء شما داشتید هیچ ارتباطی به قبل ندارد چه ربطی به قبل دارد شما در هر لحظه یک تجلی دارید هیچ ارتباطی نه به قبلش دارد نه به بعدش دارد در این لحظه تجلی این است فردا در این لحظه تجلی چیز دیگری است خوب به این چه مربوط است پس چرا می‌گویی یک امر سیال این امر سیال ما نداریم اصلاً این عبارت است از همان حقیقت وجودیه ای که در آن حقیقت وجودیه در هر ثانیه در هر دهم ثانیه در هر صدم ثانیه در هر یک میلیونیم ثانیه که اصلاً ثانیه نمی‌تواند در او قرار بگیرد ما فوق ثانیه و زمان است مافوقیت ثانیه و زمان است که برای شما که در ثانیه قرار گرفتید این جور آمده، اگر شما در ثانیه قرار نمی‌گرفتید و آن چشم باطنتان باز بود آیا او را در ثانیه می‌دیدید و یا نه دیگر امر ثابت می‌دیدید یک امر ثابت و آن امر ثابت اتصالیه که هر روز یک شکلی به خود می‌گیرد.

پس این در واقع یک امر است نه این که یک ماده شکلش عوض می‌شود. یک حقیقتی است که آن حقیقت در هر تشکلی که به واسطه ظروف مختلفه پیدا می‌شود یک صورت خودش را نشان می‌دهد یک شکل خودش را نشان می‌دهد و به اصطلاح یک واقعیت خودش را نشان می‌دهد بعد ما افرادی و اشیائی می‌بینیم فرض کنید که آن انسانی که یکدفعه دارد می‌خندد آن یک واقعیت دارد آن آدمی که دارد اخم می‌کند یک واقعیت است گرچه بدنش یکی است ولی آن حالتش دو تا است دو حالت مختلف، این دو حالت مختلف از یک وجود نشأت می‌گیرد این یک حالت این یک حالت این یک حالت این یک حالت هر کدام از این حالتها وجودهای مختلف با علت مختلف دارند آن علت آمده حالت خنده بوده شما خنده را در ظاهر می‌بینید آن علت در باطن آمده حالت قهر پیدا کرده شما حالت قهر مشاهده می‌کنید این آن چیزی است که مرحوم آخوند در اینجا می‌خواهند به یک عنوان مسئله جدید بفرمایند حالا این چند خط را اگر ما بخوانیم من خیال می‌کنم که یک قدری تسهیل پیدا بشود.

این مطلب مرحوم آخوند که قضیه کیفیت علت است و آن علت آمده، مسئله را به این جا رسانده که از لا به لای مطلب ایشان فهمیده می‌شود و روشن می‌شود، این مطلب را داشته باشید و خوب به آن برسید آن وقت بعد می‌رویم سراغ آن مسئله‌ای که ما مطرح کردیم.

فقد ظهر وجه کون جنس فی ماهیه الجسم مأخوذاً من الهیولا و الفصل من الصوره ایشان

می فرماید با این بیانی که گفتیم دیگر اشکالی به مبانی مشاء وارد نمی شود بخاطر این که ماده عبارت است از ایهام محض و صورت عبارت است از تعین محض پس جنس را باید از ماده بگیریم فصل را هم از نوع می گیریم نه اینکه هر کدام از همدیگر چون جوهر در هر دو هست پس از هر دو می شود گرفت و هكذا الحکم فی نظائرہ من الحقایق ترکیبیه با جراءها ذکرناه فیه ولنا فی هذا المقام زیادی تحقیق و توضیح للکلام فاستمع لما یتلی علیک من الاسرار که در این جا مسئله بر مطالب خفیه شما مطرح می کنیم ملتزما عن الاغیار الاشرار اینجا مثل اینکه فحش می دهد این اغیار اشرار هستند مثل اینکه هر چیزی را نمی شود واقعا شما تصور بکنید اگر این مطالب را افراد دیگر بخواهند بگویند اصلا مسخره می کنند! اصلا مسخره مسخره می کنند آی بابا این حرفها چیست اینها نمی دانم قائل به وحدت وجود شده یک وجود اصل در این جا نزول پیدا کرده یعنی خدا بلند شده آمده پایین از آن مقامش آمده پایین! اصلا مسخره کردن و شر و ور زدن و نمی دانم چرت و پرت گفتن و اصلا بدون این که فهم داشته باشند تفکر کنند یا مجال تفکر را حداقل به دیگران بدهند! خوب خودتان که نمی توانید فکر کنید اصلا وقت فکر کردنتان گذشته آن موقع که باید فکر کنید نکردید حالا که دیگر پیر شدید و موقع رفتن است شروع می کنید نق زدن و غر زدن و نمی دانم فلاسفه و حکما چه می گویند اینها نجس هستند اینها کافر هستند بابا جان خدا خیرت بدهد به این کارها کار نداشته باش.

و هو ان الحکماء قد اطبقوا علی ان الجنس بالقیاس الی فصله عرض لازم حکما می فرمایند که جنس به قیاس به فصلش آن مثل عرض لازم است، یعنی عرضی که فصل باید آن عرض را دارا باشد. نداشته باشد نمی تواند، می شود فصل بدون عرض، فصل بدون عرض هم که انسان ندارد که ان الفصل یعنی یعنی جنس ذاتی فصل نیست عارض بر فصل می شود که ان الفصل بالقیاس الیه خاصه فصل به قیاس او می شود خاصه جنس هم بدون فصل معنا ندارد، جنس برای خودش حکومت را دارد فصل هم برای خودش حکومت را دارد فقط نسبتی که بین این دو است این به نسبت به این می شود عرض لازم. این عرض، عرض عام است به نسبت به فصل، چون مبهم است بین همه مشترك است. فصل به این می شود چی؟ می شود عرض خاص ماده. وقتی ماده مشترك باشد چه چیزی آن را مشخص می کند؟ فصل، پس اینها دو حقیقتی هستند جدا، نه این از او خبر دارد نه او از این خبر دارد متتهی هر

دو ذاتی برای نوع هستند نوع هم ماده می خواهد هم نر، هم فصل می خواهد هم صورت می خواهد هر دویش را می خواهد بدون این دو تا این آقا کوچولو کاکل زری به دنیا نمی آید.

ثم ذکرُوا فرمودند ان الجنس فی المركبات الخارجیه جنس در مرکبات خارجیه متحد است ماده و فصل هم با متحد است، با صورت ترکیب نیستند فیلزم من هذا الحکمین عدم کون فصول الجواهر جواهر فصول جواهر دیگر در این صورت جواهر نمی توانند باشند به این معنا که در تحت معنای جواهر باشند اندراج الانواع تحت جنسها و همان طوری که انواع در تحت جنس خودشان هستند بل کاندراج الملزومات تحت لازمها ملزومات در تحت لازمشان چون هیچ کدام اینها ارتباطی به بقیه ندارند دیگر نه ماده ارتباط به صورت دارد نه صورت ارتباط به آن دارد پس اینها در تحت چی هستند؟ در تحت لازم خودشان هستند که لایحتاج ماهیتان و یلزم من هذا لازمه این مطلب عدم کون الصور لجسمیه و غیرها جوهرها صور جسمیه و غیر جسمیه جوهر به معنای مذکور نیست و ان صدق علیها معناه صدقاً عرضیاً اگرچه این معنای عرضی بر آنها صدق می کند.

تلمیذ:؟!؟

استاد: آن حقیقت ذاتیه

تلمیذ: در مرتبه ذات

استاد: مرتبه ذات که معنا ندارد آن که کفر است در مرتبه ذات فقط ذات معنا دارد این در مرتبه علیت است همیشه با ذات است هیچ وقت جدای از ذات نیست این مبانی و مطالبی که می گویند فیض و فلان و فیاض و این حرفها همه مطالب متکلمین و اینها است. نه، این حیثیت علی در مرتبه تجرد ذات که در آن جا اصلاً زمان معنا ندارد و مکان معنا ندارد و تقدم و تأخر معنا ندارد در آن مرتبه آیا شما می توانید یک مرتبه ذات را جدای از حیثیت علی فرض کنید؟ امکانش نیست پس بنابراین تا وقتی که ذات بوده حیثیت فاعلی و علی را داشته اینی که می گوییم از کی، غلط است چون ذات که کی ندارد

تلمیذ: کیفیت داشتن با اینکه ما ازلی هستیم تفاوت می کند؟

استاد: ازلی به ازلیت علت، نه ازلیت استقلال. آیا می شود گفت سایه ازلی است یا نه؟ آیا شما می توانید بین سایه و بین چراغ انفکاک قائل بشوید بگویند این چراغ یک مدتی روشن است خوب حالا یک سایه ای برای خودمان درست می کنیم بخوایم نخوایم همراه با چراغ سایه هست ولی کدام

علت دیگری است این را شما در آن ذات تصور کنید

تلمیذ: شعر مولوی منبسط بودیم یک گوهر همه، این را می خواهد بگوید؟

استاد: بله همین یعنی مقام مجرداشته

تلمیذ: بی سرو پا بدیم یک سر همه، اثر تجلی ...

استاد: بله این تعلق بوده بی سرو پا نه این که سر و پا نداشته، یعنی بدون تعلق بدون دعوا و مرافعه بودیم این جا که آمدیم چوبها را گرفتیم به جان هم چماق درست کردیم باتوم درست کردیم دست بلند کرده تانک و توپ و طیاره درست کردیم این بگیر آن بگیر آن کشور این کشور تو سر این بزن تو سر آن بزن خوب حالا رفتید یک کشور دیگر هم گرفتید خوب چی شد؟! حالا چی شد؟! تو که کوهها را که عوض نکردی دره ها که عوض نکردی آن کوهها سر جایش هست دره ها سر جایش هست نمی دانم جنگلها سر جایش هست فقط در عالم ببین پادشاهان را شما نگاه بکنید فلان کشور را گرفتید خوب چقدر به تو اضافه شد شصت کیلو می شود نود کیلو نه همانی همه اش در عالم خیال و تخیل است همه اش در عالم اعتبار است آن وقت بر این خیال حالا ای کاش فقط این ها فقط خیال بود ای کاش فقط اینها در مرتبه توهم در نفس باقی می ماند بر این خیال ترتیب اثر خارجی داده می شود! جانها از بین می رود! ناموسها از بین می رود! اعراض از بین می رود مفاسد به وجود می آید. تخریبها همه اش برای چی؟ خیال، خیال اندر خیال اندر چی خیال فلان قضیه که انجام بشود حکومت هم دیگر می خواهد ساقط بشود ساقط شد که شد بلند شو برو پی کارت نه باید نگه داریم. رضا شاه وقتی که آمدند و خوب رضا شاه خیلی قلدر بود دیگر از این قلدرها خوب همیشه هستند زیادند و اختصاص به او نداشته او اسمش در رفته، عرض کنم رضا شاه وقتی که آمدند دید نه، دیگر دیگر قرار است که برود واقعا کسی تصور می کرد قضیه صدام را. وقتی روزهای آخر این صدام بود قبل از روزهای آخر وقتی من به این جریان صدام نگاه می کردم خیلی قبلش، اصلا باور می کرد انسان یک روزی بیاید و این صدام برود! جدی کسی باور می کرد! حالا ما بگذریم از این حرفهایی که این طرف و آن طرف می شنیدیم خوب اینها حرف بود دیگر، اینها همه اش حرف بود و همه هم فهمیدند حرف است واقعا کسی باور می کرد که این صدام برود؟! یعنی اگر ما در زمان شاه ده در هزار، یک صدم احتمال رفتن شاه را می دادیم با آن جبروت و با آن دستگاه و با آن خدمه و با آن برنامه ها که خوب بالاخره آن یک صدم راجع به صدام هم نمی دادیم خیلی قوی تر بود دیگر آن دیکتاتوری و آن عجیب رعب و وحشت و آن واقعا قساوتی که صدام داشت کجا آن قساوت را شاه داشت اصلا صدام چیز عجیبی بود یعنی

جانور شاید یک جانور کم نظیری بود اصلا یک چیز عجیبی بود قدرت نفس عجیبی داشت خیلی عجیب بود اصلا شاه به گردش نمی رسید دیدید اعدامش کردند انگار نه انگار! کله اش را در طناب انداختند همین جوری شروع می کند نگاه می کند فحش دادن و فلان این حرفها این جوری نبود شاه، بزدل بود خیلی ترسو بود بزدل بود. این آدم شخصیت چیزی نداشت، همچنین شخصیت مستقل و چیزی نداشت حالا آن باباش نه، آن خیلی آدم چیزی بود و خلاصه خیلی همچین آن هم بی شباهت به صدام نبود ولی باز صدام چیز دیگری بود آن پدرش بی شباهت نبود باز از اینها بودند.

بله آن یک صدم هم، راجع به صدام ما پیش بینی نمی کردیم ولی وقتی که دیدیم آمد جریانات گذشت نه قرار بر این است که برود صحبت هایی که می شود مثل این که جا مشیت و تقدیر خدا دیگر قرار بر این است که ایشان را تشریف ببرند ایشان را بله تشریف ببرند هر چی داد می زد بابا بیاید بگردید نگاه کنید ببینید ما بمب داریم چه داریم هر چی ... قرار است تشریف ببرید دیگر اینها نداریم ما این چیزها را نداریم بعد هم مثل اینکه نداشته حالا آن طوری که می گویند حالا ما که خبر نداریم چیزی، بله می گویند ما که از چیزی خبر نداریم فلان نداریم و چشم و گوش بسته هستیم هیچی نمی دانیم فقط ظاهرا اخبار در تحت یک عده خاصی است بنده هیچی نمی دانم این طوری می گویند خوب این ولی وقتی که مشخص شد در این که ایشان باید برود دیگر از چه دست و پا کرد دید فایده ندارد دید این جناب اعلی حضرت رضا شاه هم ایشان هم وقتی دید نه دیگر دیگر آن زمان تمام شد و آن جریانها تمام شد و اینها دیگر باید برود به تنها چیزی که فکر می کند به این ببینید پس سلطنت من چه می شود یعنی چی یعنی تمام اینها همه خدمت به ملت و فلان و اینها همه کشک است سلطنت مهم است مسئله مسئله سلطنت من چه می شود آن جناب آقای فروغی که آن رئیس همه آنها چیزها بودند ایشان می گویند پسرت سلطنت خواهد کرد آن وقت می گوید خوب بالاخره پسرمان هست و آن می گیرد ببینید همه تخیل! همه تصوّر! همه خیال! همه ذهنیات، ذهنیات فاسد! خوب بدبخت بیچاره تو به جای اینکه بیای فکر بکنی فکر آخرت را بکنی فکر آن طرفت را بکنی فکر این که داری می روی دنبال این هستی که آیا این سلطنتی که الان من به او چسبیدم این در خانواده ما می ماند! چون پسر را وجود باقی خودش می داند دلش آرام می شود پسر! پسر انسان وجود باقی است خوب حالا پسر سلطنت پیدا نکند یکی دیگر پیدا کند چه فرقی می کند اگر سلطنت است سلطنت است دیگر ما هم قول می دهیم همان طوری که شما به نحو احسن الحمدلله تا به حال سلطنت کردید و عدل و امنیت و خلاصه رفاه و همه چیز را برای این ملت بدبخت ...

من یک وقت گفتم به این آقا، می‌گفتم ما ایرانیها واقعا چقدر بدبختیم از آن زمان سابقمان و حالا دیگر چه عرض کنم دیگر همیشه مثل اینکه ما باید بدبخت باشیم آقا واقعا نمی‌دانم به این خدا با این کشور چه تقدیری کرده برویم به این خدا بگوییم خدایا حالا تو هم نمی‌توانی این قلمت را کج کنی یکخورده آن طرفیش کنی این طرفیش کنی یک جور دیگر بنویسی آخر بابا کشورهای دیگر هم دیدیم به خدا آخر این چه بساطی است!!؟

تلمیذ: این بعد از ساعت دوازده بوده

استاد: خدا یعنی بله به شب کشیده شده بود منظورتان یعنی جداها آخر آدم چی بگوید این تفکرات این تدبیرها این چیه؟ واقعا چیزهایی که از خودشان می‌شنود آقا خودتان دارید می‌گویید به خدا حرفهای ما نیست حرفهایی که خودتان می‌گویید و وقتی که انسان نگاه می‌کند واقعا به این افرادی که مردم با چه صدقی آمدند با چه صفایی آمدند با چه عرقی آمدند این شهدای ما واقعا کدام یک از این افراد از این شهدای ما در سایر جاها سایر کشورها می‌توانید پیدا کنید؟! این جوانها این حالا عده‌ای هم این وسط آمدند نان را به نرخ روز خوردند به آنها کاری نداریم ولی خوب اینهایی که خوب واقعا با چه اخلاصی و با چه نورانیتی و با چه همّتی رفتند و به دفاع از مملکت و کیان اسلام پرداختند و اینها یعنی خیلی بیش از اینها خیلی بیش از اینها این ملت سزاوار بود که به آن برسد خیلی بیش از این مسائل سزاوار است خیلی واقعا و ما نمی‌دانیم ما که مسائل سیاست وارد نیستیم و خب نداریم چه می‌شود یک مسائلی هست که ما نمی‌فهمیم به عقلمان بعد از پنجاه و چند سال هم نمی‌رسد خیال می‌کنم اگر صد سال هم از ما بگذرد عقلمان نرسد به این که خیلی چیزها را بفهمیم و فقط فهمیدن این چیزها اختصاص به بعضی از عقول کامله دارد بعضیها فقط این طور می‌فرمایند این طور خلاصه مطرح می‌کند کسی مطلب را نمی‌فهمد و درک نمی‌کند بسیار خوب و سخن کوتاه بکنیم حالا که قرار بر این است که ما نفهمیم شما الان نگاه کنید تمام آن تفوقهای موجب افتخار در دنیا به واسطه همین اینها است در هر جا در انگلیس در فرانسه در آمریکا در اروپا در آن جا تمام اینها همه ایرانیها ایرانی هر جا می‌روی پای ایرانی در کار است این به اصطلاح مسائل علمی و جریاناتی که برای آنها فخر ایجاد کردند برای آنها افتخار درست کردند همه ایرانی هستند بهترین پزشک قلب دنیا ایرانی است بهترین چشم پزشک دنیا ایرانی است بهترین جراح کلیه ایرانی است بهترین جراح مغز و اعصاب ایرانی است بهترین آن حالا در مهندسان فنی و غیر فنی در آن مراکز آنها همه ایرانیها هستند و لذا وقتی که می‌گویند یک همچنین وضعیت است خیلی بیش از اینها سزاوار بود افسوس آدم بیاید چیزهایی را مشاهده کند که

واقعا نمی‌داند چه بگوید این بود آن اخلاقی که ما به همه دنیا نوید نشر و تبلیغش را می‌دادیم؟! این بود آن اخلاق؟! این بود آن فرهنگ؟! همه دیدند دیگر، همه دیدند همه مشاهده کردند.

عدی بن حاتم آمد در مدینه آن خواهرش اسیر شده بود و آمد در مدینه سه روز در مدینه بود اخلاق پیغمبر را دید رفت و آمد پیغمبر را دید ارتباطش با پیغمبر با افراد دید آزادش که کردند در قبیله گفت برو که اگر یک نفر از طرف خدا آمده باشد فقط همین است بابا مردم گاه نخوردند! عدی آمد در مدینه نگاه کرد به پیغمبر گفت اگر پیغمبر باشی تا آخر هم همین بود اگر پیغمبری باشد این است به حرف که درست نمی‌شود حرف.